

بسم الله الرحمن الرحيم

## یادآوری

- خلقت انسان، خلافت انسان، نفخ روح، تعلیم اسماء، سجده و تمرد و بعد هبوط. آن هم هبوط هدایتی، نه هبوط عداوتی. از سجده ملائکه و تمرد شیطان، نبرد حق و باطل آغاز شد.
- پس از هبوط، سفر انسان از اسفل سافلین که صفر وجود بود آغاز شد.
- شیطان در مقابل انسان با تمام توانایی های بیرونی و درونی (نفس اماره) ایستاد. یک نبرد جدی درون و بیرون انسان.
- به فعلیت رسیدن استعداد های انسان دائر مدار همین نبرد بود. همین نبرد حق و باطل. چه استعداد های بیرونی انسان (جهاد کبیر یا جهاد صغیر)، چه استعداد های درونی انسان (جهاد اکبر) هر دو در راستای جهاد با شیطان است.
- این نبرد با اختیار و اراده انسان شکل میگیرد.
- در این دایره انبیا، قله های حقانیت هستند در مقابل قله های باطل (طواغیت و ملأ و مترفین و ظالمین) این تحلیل تاریخ انسانی را با محوریت انبیا تعریف میکند.

- گلوگاهها و نقاط عطف تاریخ با حرکت انبیای اولوالعزم روشن میشود.
- بالاترین نبرد حق و باطل در نظام بیرونی و درونی در مکتب انبیا محقق شد.

- در بین رسل اولوالعزم، نبی ختمی به عنوان اوج نبرد حق و باطل بود.
- حقیقت نبرد حق و باطل، نبرد من موهوم با من واقعی بود. حق یعنی من واقعی، من مطلق، من مرسل که انبیاء معرفی میکردند. و باطل همان من موهوم یا مراتب هبوط بود. همان چیزی که کفار و معاندین و ظالمین دنبال تحققش بودند.

- حتی اگر انبیاء نبودند یا نباشند، درگیری از بین نمی‌رود. اما این سنخ درگیریها بین من های موهوم است. با حضور انبیا، درگیری ها و جنگ ها تبدیل میشود به نبرد من موهوم با من واقعی و حقیقی.

- هیچ زمانی خالی از نبرد نیست. اما نبرد گاهی بین من های موهوم است، که در جایی که انبیاء نقششان کمرنگ است، صورت میگیرد. و گاهی نبرد بین حق و باطل با محوریت انبیا است.

- تعالی و اوج و عروج و برگشت در نبرد حق و باطل محقق میشود.
- مسیر برگشت مانند مسیر آمدن است. (کما بدأناکم تعودون) حقیقت عود و برگشت با نبرد حق و باطل محقق میشود.

- در عصر نبی ختمی بطلان شیطان به طور کامل آشکار شد. دیگر جایی نبود که باطل در سایه روشن بتواند حرکت بکند. باطل از جهت تعالیم دینی شناخته شد.

- این عصر خودش تبدیل به مراتبی میشود که از خود بعثت آغاز شد. دوران بعثت دوران نبرد در تنزیل قرآن بود. نبرد با کفار و مشرکین بود برای تنزیل قرآن و اثبات حقانیت قرآن و اسلام بود.

- در دوران غدیر نبرد بر سر تاویل قرآن شکل گرفت. صف بندی بین مومنین و غیر مومنین ایجاد شد.

- در جریان عاشورا که تمام حق و تمام باطل به طور مصداقی محقق شد. اگر در بعثت و غدیر مرتبه کفر و ایمان خودشان را به شکل مفهومی نشان دادند، و در دوران غدیر این مسئله به مرتبه ایمان و غیر ایمان رسید، در جریان عاشورا تمام این ها به شکل مصداقی تحقق پیدا کرد.

- حقیقت اربعین از نخستین اربعین تا کنون یک نهضت و فرهنگ زنده پویا، مهاجم و اسلام مصداقی عینی است. اربعین نه معرفی مفهومی اسلام، بلکه چشیدن اسلام است. حتی برای هر کسی که هنوز مسلمان نشده است، نیز قابل چشیدن است.

- اربعین زیست چند روزه با امام است (برخلاف جلسات روضه که انس چند ساعته با امام است) در اربعین، همه حالاتمان با امام هماهنگ میشود. در خیمه امام میخوابیم، در خیمه امام میخوریم، در مسیر امام حرکت میکنیم. به سوی امام حرکت میکنیم. تنفس میکنیم. آنجا عصبانی میشویم و خوشحال میشویم، آنجا گرسنگی میکشیم و سیر میشویم. عرق میکنیم و میخوابیم. شبیه سبک زندگی عیسی و حواریون که در جلسات قبل اشاره کردیم.<sup>۱</sup> اربعین رفتن و چشیدن دین داری و زیست در محضر امام و حضور امام است. همین قدرت محبت، انسان را در کنترل خشم، اعتقاد، اخلاق، رفتار، موفق میکند.

- جریان اربعین به عنوان یک ذخیره الهی برای ظهور است.

### **سبک قرآن در بیان زندگی انبیا**

یک نکته مهم این است که متأسفانه ما روشی را که قرآن کریم در بیان زندگی انبیاء به ما یاد داد را درباره اهل بیت (ع) به کار نمیگیریم. قرآن، زندگی انبیاء را به صورت نبرد حق و باطل به ما یاد داد. عیسی سلام الله علیه که جزء اخلاقی ترین انبیاء بوده است که به ظاهر از هر گونه درگیری پرهیز داشته است و عبور

---

<sup>۱</sup> . طبق ایه ۵۲ سوره آل عمران، حضرت عیسی ع برای اصلاح سبک زندگی کفرآلود جامعه، حدود ۳-۴ ماه با حواریون زندگی کرد و ایشان آموزه های توحیدی را به طور مجسم در ایشان دیدند.

میکرده، اما در حقیقت تمام زندگی اش درگیری در برابر یهود و رومیها بوده است.

اگر ما قرآن ما نداشتیم-این را با یقین به شما میگویم- زندگی انبیا برای ما به گونه دیگری منعکس میشد. زندگی آدم های خوبی که خیلی متخلق بودند، خیلی آدم های خوبی بودند، اما نبرد، درگیری و ... در زندگی ایشان جلوه نداشت.

همین بلا سر زندگی حضرات معصومین برای ما آمده است. وقتی ما زندگی حضرات معصومین علیه السلام را مطالعه میکنیم، از امام حسن علیه السلام، و امام سجاد علیه السلام، (به غیر از امیر مومنان و امام حسین علیه السلام) تا بقیه امامان، آنچه در ذهن ما خطور میکند این است که آدم های خوبی بودند و چون مبسوط الید نبودند، دیگران زندگی اخلاقی را از ایشان یاد میگرفتند.

امام کاظم علیه السلام اگر هم زندان بوده است، عابد بوده است. عبادات امام کاظم علیه السلام در زندان برای ما جلوه میکند.

اما پرسش اصلی این است که چرا ایشان زندان بوده است؟ ما میگوییم امام رضا علیه السلام به عنوان یک تشریف ولی عهد شده است. اما چرا مامون مجبور شد امام رضا علیه السلام را ولی عهد بکند؟ مگر به طور عادی دلش میخواست این کار را بکند؟ یا مجبور شد این کار را بکند؟ چرا امام سجاد علیه السلام در

صحیفه سجادیه رابطه انسان مجاهد با خدا را ترسیم کرده است. اگر بحث از خودسازی است، خودسازی برای آماده شدن برای نبرد است.

الان واقعا زندگی حضرات معصومین برای ما یک زندگی تحریف شده است. دشمن کمال سعیش را کرد و متأسفانه دوستان راحت طلب هم دامن زدند. دوستانی که از صحنه جنگ پرهیز داشتند، آن ها هم به این دامن زدند. تقیه و امثال این تعالیم بلند جهادی را، به یک نگاه آرام بخش تکلیف گریز و زندگی اخلاقی تبدیل کردند.

در حال حاضر هم اگر هشدارهای مقام معظم رهبری در تصویر زندگی امام نباشد، امام را به همان برنامه «اخلاص» و یک فقیه ساده زیست آرام متخلق تبدیل میکنند. تصویر برنامه «شاخص» از امام حذف میشود. نسل فعلی اکنون به خاطر دارد امام در صحنه گفتمان جهانی چه کرد. در حالیکه غرب این دوران را پایان تاریخ میدانست که دیگر تفکری بعد از این نخواهد آمد و آخرین تفکر محقق شده، امام صحنه بازی را تغییر داد. نشان داد نظام کمونیستی جهان باید موزه تاریخ برود. نشان داد جریان لیبرالیسم رو به افول است. این نبرد امام بود. نبرد حق و باطل بود. اما اگر هشدارها و بیداری ها نباشد، چند سال دیگر تصویر دیگری از امام برای نسلهای بعدی منعکس میشود. به عنوان کسی که در پیش بچه ها خیلی مهربان بود، بچه میدید دلش از حال میرفت، یک گل میدید

منقلب میشد. ...البته همه این ها سر جایش است. نباید یک انسان مجاهد این ها را نادیده بگیرد، مجاهد باید لطافت داشته باشد. اما منحصر کردن امام در یک لطافت تحریف اوست. این که بگوییم در گوشه ای از خانه نشسته است، اشعاری گفته، حالت عرفانی داشته است، یک انسان اخلاقی بوده است، این ظلم به امام است. بی خطر شدن امام است.

### **نبرد حق و باطل در سیره امام سجاد(ع)**

امام سجاد علیه السلام بعد از عاشورا، جوان ۲۲ ساله ای است که امامت بر دوشش می آید و ۳۵ سال امامت میکند. جزء طولانی ترین دوره های امامت است. از ۲۲ سالگی تا حدود ۵۷ سالگی. منتها عرصه اول امامت که بر دوش امام سجاد علیه السلام می آید، آن دو ماهه اول یک عرصه بسیار طوفانی است. دوران اسارت دو ماهه که از عاشورا شروع میشود تا ورود حضرت به مدینه ادامه دارد. این حدود دو ماهی که طول کشیده است جزء طوفانی ترین دوران حضرت است. در این دو ماه جزئیات زندگی حضرت ثبت شده است. بر خلاف ۳۵ سال بعدی که به صورت خیلی گذرا و سطحی ثبت شده است و باید مطالب را اصطیاد کرد، استخراج کرد، استنباط کرد، نکات کلیدی اش را در آورد.

در زمان حضرات معصومین، عالمان و زهاد و عباد بودند. چرا کسی آن ها را نمیگرفت؟ زهاد و عباد بودند، کلمات بلند در زهد و عبادت داشتند، چرا کسی

با آن ها کار نداشت؟ زیرا زهد و عبادت ایشان خطری نداشت. انسان اخلاقی بودن ایشان خطری نداشت که حاکمان بترسند.

بعضی از خناس ها-عمدا میگویم خناس، با اینکه از داخل خودمان هستند- گفتند بعد از جریان عاشورا، امامان شیعه به سمت تعقل قدم برداشتند. یعنی این جریان عاشورا این ها را متنبه کرد که حرکت های انقلابی گری و شورش گری-به تعبیر آن ها- نتیجه بخش نیست. این ها شیعه اند و این حرف ها را میزنند. به صراحت میگویند امامان به سمت تعقل قدم برداشتند یعنی دیگر نبرد نبود. دیگر جنگ نبود. فقط تدریسی بود و دعایی و عبادتی و اخلاقیاتی.

عده ای در طول تاریخ، با ماموریت ویژه، طوری تاریخ را برای ما بیان و تثبیت کردند که این برداشتها ایجاد شده است. یک کسی هم امروز می آید با این جسارت و توهین اینطور مطرح میکند.

اما وقتی انسان تاریخ را از منظر قرآن نگاه میکند، میبیند قرآن، تاریخ نویسی را به ما یاد میدهد. روش را یاد میدهد. احسن القصص است یعنی روش بیان وقایع است. نه اینکه فقط قصه باشد که احسن قصص باشد. قصص روش هاست. قرآن روش تاریخ نویسی را به ما یاد میدهد که همه انبیاء نبرد داشتند. تا نبی مبعوث میشد در مقابلش مقابله میشد. انبیاء مبعوث میشدند، قیام میکردند. ادريس نبی وقتی در کوه مشغول عبادت بود، وقتی میخواست به رسالت مبعوث



شود، جبرئیل سلام الله علیه گفت ادریس نمیخواهی در مقابل پادشاه ظالم زمانت قیام کنی ؟ گفت چرا، میخواهم قیام کنم، اما من الان جزء تحت تعقیب ها هستم. وقتی مبعوث میشود با یک انگیزه عظیمی از کوه پایین می آید . بعث انبیاء یعنی نبرد حق و باطل. هم در جبهه بیرونی بود و هم در تعلیم نظام درونی انسان ها بود.

آیا هنگامی که سیره حضرات معصومین را میخوانید، واقعا این احساس به شما دست میدهد که ایشان مصداق نبرد و مبارزه بودند؟ الان که سیره را میخوانیم این احساس به ما دست نمیدهد. تاریخ جوری ثبت شده است که فقط فضائل و اخلاقیات حضرات ثبت و برجسته شده است. روش و منش فردی و اخلاقی حضرات ثبت شده است.

اما اینکه چرا خلفا با وجود حضرات معصومین احساس عدم امنیت میکردند؟ چرا انواع روش ها را در ارتباط این ها پیش گرفتند؟ امام سجاد علیه السلام در این دوره ۳۵ ساله چکار کرده است که با وجود شهادت تمام بزرگان شیعه در کربلا ، اما شیعه خاموش نشد؟

مقام معظم رهبری در کتاب حلقه ثالثه انسان ۲۵۰ ساله ، بحث های مفصلی دارند که حتما رجوع کنید. در بیان ایشان امامت چهار دوره داشت. دوره اول از بعد وفات پیغمبر اکرم تا دوران حاکمیت امیر المومنین علیه السلام بود. بعد

دوران حاکمیت امیر المومنین علیه السلام بود. دوره سوم پس از شش ماه امام حسن علیه السلام، دوره ای بیست ساله تا عاشورا بود.

از حالا در دوره چهارم امامت هستیم که از امام سجاد علیه السلام آغاز میشود. ببینید مقام معظم رهبری از همان جملات و کلماتی که از امام سجاد علیه السلام مختلف رسیده است، چه استنتاج های زیبایی کردند. یکی از مباحث مفصل این کتاب هم همین دوران امام سجاد علیه السلام است. حتما دوستان این بحث را ببینند که دوران چهارم امامت در اینجا خیلی زیبا مطرح شده است.

ایشان روایتی را نقل میکنند به عنوان نقل مشهوری که چند صورت هم آمده است، همانطور که بعد از پیغمبر داریم که «ارتد الناس بعد رسول الله الا ثلاث او اربع، نماندند الا سه یا چهار نفر که ثابت قدم باشند، بقیه لغزش و خطورات برایشان ایجاد شد»، در مورد بعد از جریان عاشورا هم عینا همین مسئله را ایشان مطرح میکنند و میگویند حدیث داریم که بعد از جریان عاشورا لغزش از سوی شیعیان رخ داد. ایشان میفرمایند اینکه میگوییم «ارتد الناس بعد عاشورا الا ثلاث او اربع یا او سبعة»، که نام افراد ثابت قدم باقیمانده هم بیان میشود<sup>۲</sup>. بعد نقش این چند نفر را در دستگاه امام سجاد علیه السلام ایشان بیان میکند، که هر کدام

---

<sup>۲</sup> البته ممکن است بگوییم با توجه به شیعیانی که در شهرهای دیگر داشتیم، این تعداد قلیل مربوط به مدینه است. در مدینه با اینکه پایتخت هاشمیون بوده است و شیعیان در آنجا نمود داشتند و جلوه گر بودند و از جهت خانوادگی هم آنجا تبعیت هاشمیون بوده است، سه یا چهار یا حد اکثر هفت نفر ثابت قدم ذکر شده است

از این ها در جریان امام سجاد علیه السلام و شکستن جو خفقان بعد از جریان عاشورا چه نقش هایی داشتند.

ابوخالد کابلی، سعید بن جبیر و بعضی دیگر که ایشان می آورند، چطور توانستند جو را بشکنند. یکی از آنها یحیی بن ام طویل است که از تاثیرگذارهای شیعیان بوده است. ایشان ادامه میدهد امویان برای اینکه در مقابل دستگاه امامت، دستگاه نقل از پیامبر داشته باشند، یک سری راویان و یک سری علما را جمع کرده بودند، و اینها را در مقابل امام سجاد علیه السلام علم کردند. مثل محمد بن شهاب زهّری که از معروف ترین اینهاست. زهّری خیلی از امام سجاد علیه السلام نقل روایت میکند و خیلی هم اظهار علاقه به امام سجاد علیه السلام میکند. اما در عین حال مطلوب شیعیان نبوده است و دنبال تحریف شیعه و دنبال تحکیم حاکمیت امویان بوده است.

نامه ای وجود دارد که مقام معظم رهبری «نامه ای برای تاریخ» نامگذاری کرده اند. این نامه را امام سجاد علیه السلام به زهّری مینویسد و بعد خود حضرت این نامه را منتشر میکند. چون زهّری این کار را نمیکرد. چون مضمون نامه علیه زهّری و افشاگری علیه او بود، خود حضرت این نامه را از طریق یارانشان منتشر میکنند. این نامه را هم ایشان در اینجا آورده اند. این نامه را هم حتما ببینید.

روایت این است که امام صادق علیه السلام میفرمایند ارتد الناس بعد الحسين عليه السلام الا ثلاثة. ابوخالد الكابلي، يحيى بن ام طویل و جبیر بن مطعم، ثم ان الناس لحقوا و كثروا، و كان يحيى بن ام طویل يدخل مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و يقول كفرنا بكم و بدا بيننا بينكم العداوة و البغضاء.

مردم بعد از عاشورا مرتد شدند مگر سه نفر، ابوخالد کابلی، یحیی بن ام طویل، جبیر بن مطعم، سپس مردم به ایشان ملحق و متکثر شدند. یحیی بن ام طویل وارد مسجد میشود و به طور علنی میگفت ما به عقاید شما باور نداریم و بغض و عداوت بین ما و شما آشکار شده است.

به طور علنی ناسزاهایی که نسبت به معصومین و اولیاء الهی میشد را با آیات قرآن جواب میداد. شیعیان را جمع میکرد و در جلسات مخفی تعلیم میداد و به مبارزه و مقابله دعوت میکرد.

یعنی چند نفر بودند که توانستند جو بعد از جریان عاشورا را بشکنند. اگر این ها نبودند، جو شدیدی که علیه نظام امامت شکل گرفته بود بعد از جریان عاشورا شکسته نمیشد. چند جریان را ایشان نقل میکنند که چطور توانستند با جریان امویان و مروانیان به شدت مقابله کنند.

بعد ایشان نظام صحیفه سجادیه را مطرح میکنند. انس با صحیفه. تا میرسند به امام باقر علیه السلام.

نگاه قرآن نسبت به ائمه ع همان نگاه قرآن نسبت به انبیاء است. بلکه در نبرد حق و باطل شدیدتر از آن نگاه است. چون در انبیاء شئونی از این ها ظهور داشت، شئونی از این ها بود که این نبرد حق و باطل را به پا میکرد. اینجا وقتی خلیفه تام محقق است، قطعاً نبرد حق و باطل در اوج خودش است. منتها نبرد حق و باطل گاهی در جریان کربلاست که اوج است. گاهی نبرد حق و باطل جریان امام سجاد علیه السلام با بنی امیه است. گاهی جریان امام باقر و امام صادق علیهم السلام با بنی امیه و آغاز بنی عباس است. اگر این نگاه از ابتدا به عنوان مبنای فکری شکل نگیرد، نوع برداشت از روایات و استشهادات حضرات به آیات و مباحث اینطوری متفاوت میشود. مثل این میماند که قرآن را کنار بگذاریم و زندگی انبیاء را بخوانیم. نگاه جهادی و نبردی نکنیم. اصرار من در این جلسه این است که این مقطع، این دوره که دوره بعد از امام سجاد علیه السلام تا شهادت امام حسن عسکری علیه السلام است، عین جریان قرآن دیده شود و تاریخ نگاری شود. تاریخ نگاری جریان معصومین، ماخوذ از قرآن نگاشته شود. قیام تمام بنی امیه و بنی عباس علیه نظام امامت بوده است، این به دلیل مقاومت ائمه بوده است. به همین دلیل فرمودند همه ما اهل بیت ع شهید هستیم «ما منا الا مسموم او مقتول». این شهادت نشان میداده است که نبردی جاری بوده است. شهادت فقط مربوط به امام حسین علیه السلام نبود. اما شهادت او

آشکار بوده و خاص و عام میفهمند. اما نبرد حضرات معصومین را خواص میتوانند بفهمند. چون مسئله پیچیده تر بوده است.

لذا در دورانی که برخورد نرم افزاری است، شناخت نبرد خیلی سخت تر است. انسان آنجا حوصله اش نمیکشد خط نبرد را پیدا کند. انسان دوست دارد معارف را بچشد و بشنود. در حالیکه این معارف در ضمن این نبردها محقق شده است، امامت و مصداق امامت در نبرد حق و باطل خودش را نشان داده است.

### **نبرد امامان دیگر**

در دوران امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، تشکیلات شیعی شروع به شکل گرفتن میکند. یعنی از دوران امام سجاد علیه السلام نطفه های تشکیلات شیعه بسته میشود، در دوران امام باقر و امام صادق علیهم السلام، نظام شیعه تشکیلات پیدا میکند. امام صادق و امام باقر علیهم السلام وکلا پیدا میکنند، باب پیدا میکنند، باب یعنی کسانی که رابط بودند. عده ای دیگر وکیل حضرات بودند، کم کم ائمه اصحاب سر پیدا میکنند. یعنی یک چیزهای ویژه ای پیش این ها بوده است. معنای سر فقط یکسری روایات که نباید بازگو شود نبود.

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام آمد، وقتی میخواهد از حضرت خداحافظی کند میگوید پیامی ندارید؟ حضرت میفرمایند نه. دوبار میپرسد

حضرت میفرمایند نه. بعد که حرکت میکند ، و قدری که از مدینه دور میشود، حضرت قاصد ویژه ای برایش میفرستد و آنجا پیامی را به این فرد میدهند.

یعنی امام توجه داشته است که این فرد از مرزهای امنیتی عبور کرده باشد، بعد پیام را آنجا به دستش میدهند. اگر کار سری نباشد، و فقط یکسری روایت فقهی و اخلاقی باشد که تو روزه بگیر، نماز بخوان و... که نیاز به سری بودن ندارد. محتوای اینها ماموریتهایی بوده است که امام برای ایشان تعریف میکرده است. گاهی حضرت یک چوبی را به عنوان پایه در برای کسی می فرستادند. خادم این چوب را در خانه یکی از یاران حضرت میبرده ، ناگهان در مسیر چوب از دست او می افتد، باز میشود، میبیند چقدر کاغذ و نوشته آنجا پنهان شده است. اگر مضمون این نامه ها و نوشته ها نبرد نبود که لازم نبود اینطوری بفرستد.

میثم تمار روایاتی دارد که باعث میشود زبانش را ببرند، باعث میشود دست و پایش را جدا بکنند، اگر این روایات فقط روایاتی بود که قرآن بخوانید، نماز بخوانید، که دیگر دست و پا بریدن و زبان بریدن نداشت.

وقتی میخواستند میثم تمار را اعدام بکنند، از او پرسیدند که چطوری تو را بکشیم؟ گفت مولای من فرموده که مرا اینطور میکشید. دست و پای من را به همراه زبانم میبرید. گفتند برای اینکه نشان بدهیم مولای تو دروغ میگوید، زبانت را نمیریم. دست و پایش را بریدند به صلیب زدند تا قتل صبر باشد و طول

بکشد تا بمیرد.<sup>۳</sup> سه چهار روز در حال خونریزی و بدون غذا و آب و ... بود و فریاد زد مردم بیایید آخرین روایاتی را که از علی شنیدم برایتان بگویم. اگر این روایات روایاتی صرفاً اخلاقی و فردی بود که ترس نداشت، خودشان هم نقل میکردند. در قرآن هم شبیه آنها بود. قرآن هم دست مردم بود. معلوم میشود روایاتی بوده است که مردم را به سمت ولایت سوق میداد. آخر زبانش را هم بریدند. گفتند راست گفت مولای تو، باید زبانت را هم برید.

آیا حضرت پیام های نماز و روزه فردی را لای یک چوب گذاشته است؟ اینها دستور العمل هایی در نظام تشکیلاتی و در نظام ارتباطی بود که باید پنهان باشد.

این مباحث همه زمینه های ظهور است. هرچه که دشمن فشار می آورد، شیعه به سمت رابطه های پنهانی با امام سوق پیدا میکرد. رابطه را حذف نمیکرد، رابطه ها پنهانی تر میشد. آن رابطه های پنهانی با امام انسان را سوق میدهد که یک جهاتی از امامت را باور بکند. یک رابطه ای از امامت را ببیند که فقط در حیطه نظام ظاهری نیست. از نظام ارتباطات ظاهری و بدنی عبور میکند. اگر شیعه در عمرش هم موفق نمیشود امامش را ببیند، اما اعتقادش به نظام امامت راسخ تر از دوره ای است که امام را هم میدید. چون دستگاه های امنیتی و فشار

---

<sup>۳</sup> طبق برخی نقلها دست و پایش را بریده اند، و در بعضی نقل ها گفتند به صلیب کشیدند.



باعث شدند شیعه محبت بیشتری پیدا بکند تا بتواند جهاد بالاتری را صورت بدهد. مقابله و نبرد بالاتری را شکل دهد. بتواند عمیق تر مبارزه بکند، عمیق تر در صدد احقاق حق برآید.

تمام کاری که دشمن انجام میداد، برای زمینه سازی غیبت مقدمه میشد. یعنی نقشه دشمن در دایره نقشه الهی بود. در دوران غیبت چه چیزی میخواهد محقق بشود؟ آیا دوران غیبت یک دوران عقاب است؟ جزای قدرشناسی مردم است؟ نخیر. طولانی شدن غیبت مربوط به عقاب است نه اصل غیبت. اصل دوران غیبت، دوران عظیم رشد انسانی است. کلاس بالای انسانی است. که (آمنوا بسواد علی بیاض) است. یعنی با اینکه امام خویش را ندیدند، به نوشته های سیاه و سفیدی ایمان آوردند. غیبت مصداقی از ایمان به غیب است. یعنی رابطه های ظاهری نیست. اما رابطه نوشتاری و دیداری از جهت نوشتن هست. آمنوا بسواد، به سیاهی هایی که بر یک کتاب هایی است. پیغمبر اکرم میفرمایند، امیر مومنان میفرمایند، امام صادق علیه السلام میفرمایند که این ها برادران من هستند. ایمان در دوره غیبت، اعظم ایمان است.

در دایره نقشه الهی، سیری که دشمن انجام میدهد در کجا میگنجد؟ یعنی دشمن رابطه بین مردم و نظام امامت را به نظر خودش کم میکند، ولی در دایره الهی همین نقشه و همین کار سبب میشود مردم به رشد بالاتری از ارتباط با امامت

میرسند. این مسئله در دوران امام سجاد علیه السلام به نحوی بروز میکند، در دوران امام باقر و امام صادق علیهم السلام به نحوی بروز میکند. در دوران امام کاظم علیه السلام و دوران زندان ایشان که حدود ۷ یا ۱۴ سال است، طوری بروز میکند. و از آنجا به بعد، در دوران امام رضا علیه السلام به نحوی.

بعد از شهادت امام رضا علیه السلام، از دوران امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام، اوج رابطه مخفی و تشکیلاتی شیعه با لایه های باطنی امام است. یعنی یک نقشه عجیبی خدای تبارک و تعالی کشیده است که تمام نقشه های دشمن و تمام دشمنی های دشمن در این واقع شده است. یعنی خدای سبحان در نقشه اش غالب بود نه مغلوب.

بالاترین دوران فشار بنی امیه که دوران مروانیان است، بالاترین دوره ای است که شیعه رشد میکند. دوران امام باقر علیه السلام و اواخر امام سجاد علیه السلام، دوران رشد شیعه است. به طوری که زمان امام صادق علیه السلام بعضی از خراسان می آیند خدمت حضرت و عرض میکنند که شما در خراسان صد هزار شمشیر زن دارید. یعنی این دوره چند ساله ای که دوران امامت امام سجاد علیه السلام بوده است و دوران امام باقر علیه السلام و اوایل دوران امام صادق علیه السلام بوده است، یک دوران عظیم کادر سازی بوده است. یعنی امام سجاد علیه السلام نشست در خانه در را ببندد و فقط دعا بخواند. آن چنان نظام تشکیلاتی

در نبرد حق و باطل را محقق کرد که تشکیلات عظیمی چیده شد، یک کادر سازی بزرگی صورت گرفت. نشر شیعه محقق شد.

در دوران امام باقر و امام صادق علیهم السلام، به خصوص زمان امام صادق که دوران افول بنی امیه و آغاز بنی عباس بود، نشر شیعه رخ داد. دوره ای است که شیعیان زیاد شدند، و باید مبانی فکری شیعه هم در مبارزه و نبرد خوب شکل بگیرد. غیر از اینکه کادرهای مختلف جهادی ساخته بشوند، کادرهای مختلف علمی هم باید تربیت شوند که در خود این کادرهای مختلف علمی نبرد بود. فقط یک گویایی علمی نبود. یک تهاجم با افکار مخالف بود. همانطور که کار امام حسین علیه السلام نبرد بود، کار این ها هم نبرد بود. این یک نگاه جهادی بود. این ها برای مقابله با فرهنگ باطل، جهاد میکردند، جانشان را به خطر انداختند. اینطور نبود که این ها فقط گفتگو بکنند. جانشان به خطر می افتاد تا حدود شیعه حفظ بشود، مرزبندی ها شکل بگیرد، معلوم بشود.

این دوره، دوره بلوغ تفکر شیعه است. منتها این تفکر نبرد حق و باطل، نه تفکر اندیشه مفهومی صرف. شاگردان را طوری تربیت میکند که جنگنده باشند. در جنگشان عروج و فرود دارند. لذا امام به بعضی شان میگوید جنگندگی تو خوب است، اما وقتی میخواهی فرود بیایی نمیتوانی فرود بیایی. یعنی در نگاه

تفکری شان دارند احساس میکنند یک نبرد حق و باطل است. اینطور در نظام شاگرد پروری تعلیمشان میدهند. این ها را باید بیشتر و جدی تر پرداخت.

سازمان وکالت و تشکیل یک ارتباط گسترده در سراسر مملکت اسلامی از سخت ترین کارهایی بوده است که امام باقر و امام صادق علیهم السلام در دوران خفا تشکیل دادند.

سوال: مطمئنیم برخی از شاگردان امامان در قالب نبرد حق و باطل تربیت نشدند. مانند ابو حنیفه و ... . آن ها چطور در این نگاه قابل توجیه میشوند؟

پاسخ: آن ها شاگرد نبودند. با اینکه در درس های حضرات می آمدند ، و در خیلی از مباحث عنادشان را هم آشکار میکردند، اما شاگرد نبودند.

زندگی امامان به قدری در سختی بود که در خانه ایشان، بعضی از خادم ها جاسوس بودند. لذا حضرات در خانه شان هم همه حرف ها را به همه نمیگفتند. یک مباحث عمومی داشتند، اما یک مباحث خاص و یک مباحث اخص هم داشتند. گاهی شاگردان آنقدر عام بودند که اهل تسنن را هم شامل میشدند. برای آن ها هم حفظ جریان اصل اسلام در مقابل کفر خودش یک مرز مهمی است. یکسری شاگردان خاص داشتند که این ها مرز ایمان در مقابل اسلام میشدند. یکسری شاگردان اخص داشتند در مراتب ایمان که این ها اصحاب سر

میشدند. این ها حق نداشتند برای هر کسی از اهل ایمان و شیعیان هم هر حرفی را بزنند.

در روایات عرض اعمال دارد که کسی آمد خدمت حضرت عرض کرد که آقا ما را دعا بکنید، دیگران هم گفته اند شما میروید خدمت حضرت بگویید ما را دعا بکنند. حضرت فرمودند فکر میکنید ما شما را دعا نمیکنیم؟ هر روز در وقت عرضه اعمال شما به ما ما شما را اگر مبتلا به معصیت و بدی شدید، غصه میخوریم و دعا میکنیم. اگر خوبی داشتید خوشحال میشویم و دعا میکنیم. یعنی هر روز با تک تک ما حضرات مرتبطند. امام زمان وجودش در صحنه است. ما غائب میبینیم. ائمه اینقدر مراقب اصحاب خود بودند و هستند. به یارانشان میفرمودند حق ندارید این معارف را افشاء بکنید.

در زمان امام صادق علیه السلام ایشان را به عنوان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم خطاب میکردند. لذا گاهی شیعیان به حضرت خطاب میکردند که آیا شما همانی هستید که در روایات ذکر شده است؟ حضرت فرمودند سه بار پیش آمده بود، اما بواسطه اینکه بعضی از شیعیان ما ظرفیت نداشتند و این را افشا کردند، دشمن تدابیری اندیشید، تاخیر افتاد. اینها مراتب قیام است. نه آن قیامی که در نهایت باید امام دوازدهم محقق بکند. اما مراتب قیام و مراتب حاکمیت بوده است.

اهداف حضرات معصومین، در ایجاد حاکمیت، گاهی کوتاه مدت بود، گاهی میان مدت بود، گاهی دراز مدت. تا زمان امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام هنوز میان مدت بود. اما از بعد از زمان شهادت امام رضا علیه السلام، در دوران سه امام بعدی، اهداف دراز مدت بود. یعنی امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام اهدافشان در تحقق حاکمیت دراز مدت بود. یعنی دیگر میدانستند آن حاکمیت به دست این ها محقق نخواهد شد. شرایط مساعد آن نیست. اما زمینه چینی را میکردند.

سوال: در دوره چهارم امامت اصحاب و یارانی که دنبال حکومت بودند غالی خطاب شده و مورد اتهام قرار گرفتند.

پاسخ: قطعا در تاریخ نگاری امور متشابه رخ میدهد. مثلا درباره زراره که یکی از یاران خاص امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام است، حضرت مجبور میشود زراره را تخطئه کند. ایشان به صراحت میگویند زراره از ما نیست. شما حساب بکنید وقتی این روایت بعدها به دست میرسد چقدر تفاوت و تمایزش سخت میشود. درست است که بعدا جریان زراره بعدا روشن شد، اما برای کسی که در آن دوره این سخن حضرت را میشنود، تشخیص و تمیز خیلی سخت است. پسرش سالها بعد خدمت حضرت می آید، میگوید پدر ما

راوی شما بودو ... حضرت میفرمایند این سخن ما از باب سوراخ کردن کشتی بود که برای حفظش لازم بود.<sup>۴</sup>

یعنی خود حضرات بعضی از یارانشان را تخطئه میکردند تا بمانند. جابر بن یزید جعفی از مدینه و از محضر امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام در حال برگشت است. نزدیک کوفه که میرسد پیکی از حضرت آنجا به جابر میرسد. ببینید گاهی پیک را دور میفرستادند. حضرت در مدینه به جابر نگفته است. نزدیک کوفه، این همه مسیر را برگشته است، پیک حضرت آنجا میرسد) نامه ای را به جابر میدهد. همراه جابر میگوید وقتی این نامه رسید جابر نامه را که دید، در فکر فرو رفت. به سمت کوفه رفتیم. حالا ایشان از مدینه و از دیدن امام آمده اند، یک عده ای میخواهند بیایند دیدنشان. وقتی مردم برای دیدن جابر آمدند دیدند جابر مانند دیوانه در کوچه میدود، بچه ها هم دنبالش میدوند. مضمون نامه ای که از امام آمده بود این بود که جابر دیوانه شو. جابر، پیرمرد عالم ربانی، ظرف هفتاد هزار حدیث سر شیعه، باید دیوانه بشود. مثل این میماند که امام به یک مرجع تقلید ۸۰-۹۰ ساله خطاب بکند که الان وظیفه تو این است که خودت را بزنی به دیوانگی در کوچه بدوی بچه ها دنبالت بدونند. جابر یک چوب میگرفت لای پایش، میدوید و بچه ها هم دنبالش سنگ

---

<sup>۴</sup>. اشاره به سوراخ کردن قایقهایی که حضرت خضر و موسی انجام دادند.

میزدند. این به غیر از یک نبرد بوده است. در نبرد باید جابر حفظ میشده است. عمری جانش کف دستش بوده است. وقتی هم میگوید جابر دیوانه بشو، دیوانه میشود. مدتی جابر دیوانه بوده است. بعد از چند وقت نامه ای از حاکمیت مرکزی به استاندار کوفه می آید که شنیدیم شخصی به اسم جابر بن یزید جعفی از یاران اهل ولایت است، بگیرد و بکشیدش. یا بفرستید بکشیمش. جابر را پیدا میکنند، نامه مینویسد میگوید این دیوانه است. دیوانه را برای چه بکشیم؟ این دیوانه شده است. خودش کشته شده است. از مردم هم استشهاد تهیه میکند، همه مردم میگویند مدتی است این دیوانه است. در کوچه میدود. با این تدبیر جابر حفظ میشود.

مقام معظم رهبری یک مثال دیگری نقل کرده است. میگویند مفضل با کفتربازها و لات ها و قهوه خانه ای ها نشست و برخاست داشت. برای علمای دیگر قدری کسر شأن بود که چرا با این ها نشست و برخاست میکند؟ نامه ای برای امام صادق علیه السلام در مدینه نوشتند که آقا مفضل را نهی کنند. حضرت هم بلافاصله یک نامه نوشتند مهر و موم کردند دادند دست آن طرف که ببرد به مفضل بدهد. این ها هم دلشان خنک میشود که حضرت مفضل را توبیخ میکنند. وقتی نامه به مفضل رسید، جلو همه نامه را باز کرد. گفت حضرت فرمودند لازم است فوری مقدار زیادی تهیه کنیم و برای حضرت بفرستیم. این بزرگان



گفتند این مقدار پول یک مقداری فرصت می‌خواهد . به این سرعت چطور تهیه بکنیم. ببینیم چکار بکنیم. مفضل پیغام داد بروید آن لات ها را بگویید بیایند. لات ها آمدند. مفضل گفت امام میگوید که این مقدار پول می‌خواهیم. این ها رفتند و برگشتند پول را حاضر کردند. گفتند اگر امام گفته است چشم. پول را دادند. عملاً امام صادق علیه السلام به مفضل دستور داده بود که به این افراد یاد بده اگر با قشر عمومی مردم هم رابطه برقرار میشود، اینطور است که حاضر است همه چیزش را در راه امام فدا بکند. این یک نبرد است. تعلیم نبرد است. یعنی امام با نامه تعلیم داد که چطور باید باشند. جان بر کف باید باشند. وقتی امام میگوید، طرف بگوید چشم. الان به چندتا از ما اینطوری بگویند، می‌گوییم چشم. هرچی داریم و نداریم را بگوییم امام فرموده چشم. ممکن است ما بگوییم ضروریات زندگی مان را نگه‌مداریم، اضافاتش را به امام می‌دهیم.

آماده سازی تا اینجا پیش میرود که شیعه نسبت به همه چیزش فداکاری بکند.

### **تقیه، نبرد پنهان شیعه**

تقیه در دید ما این است که انسان اگر دید مانع جدی است، آن کار را انجام ندهد، حفظ جان‌ش لازم است. مقام معظم رهبری می‌فرمایند این تقیه نیست. تقیه این است که کار را مجاهدانه انجام بدهد، منتها با استتار و با پوشش و با خفا. نه اینکه از کار دست بردار. تقیه این است که کار را مجاهدانه انجام بدهد، اما

اگر زمانی رابطه ات آشکار بود و راحت میتوانستی انجام دهی، حالا باید با استتار انجام بدهی. باید با نظام تشکیلاتی انجام بدهی. باید با یک نظام مراقبه ویژه کارت را انجام بدهی. پوشش میخواهد. این پوشش داشتن کار را تشکیلاتی میکند. کار را دقیق میکند.

میفرمایند مومن مجاهد کسی است به وسیله تقیه مبارزه میکند. «یجاهد اعداء الله عز و جل فی دولة الباطل بالتقیه» با تقیه مجاهده میکند. لذا وهابیت از این تقیه شیعه خیلی ناراحت است. خدا رحمت کند حضرت آیت الله بهجت را، ایشان میفرمودند تقیه شیعه بود که چهار نفر را کرد چهارصد میلیون نفر. پس معلوم میشود تقیه، تقیه فعال بوده است. تقیه فعال بوده است، گسترش یابنده بوده، فزاینده بوده، تهاجمی بوده، دعوت کننده بوده. تعلیم دهنده بوده. کادرساز بوده است. یجاهد اعداء الله عز و جل فی دولة الباطل بالتقیه و فی دولة الحق بالسيف. آن جایی که دولت حق است، مثل زمان امیر مومنان علیه السلام، با شمشیر مجاهده میکند. اما آنجا که دولت باطل است، با تقیه مجاهده میکند. پس تقیه همانند سیف است. اما شمشیر در دوران خفاست، اما شمشیری که مناسب دوران خفاست.

ایشان مثال میزنند تقیه مانند نعل وازگونه زدن است. میگویند وقتی میخواستند عده ای به صورت گروهی برای جاسوسی بروند، برای اینکه دشمن نفهمد کسی

اینجا آمده است، اسب هایشان را نعل واژگونه میزدند که وقتی به سمت این ها میروند، دشمن با دیدن جای نعلها روی خاک، احساس بکند این ها داشتند میرفتند. نعل اسب را اگر از آن طرف بزنی، کسی که نگاه بکند فکر میکند این داشته دور میشده از شما، نه اینکه به شما نزدیک بشود. میگوید تقيه مثل نعل واژگونه است. یعنی مجاهده است، حمله است، اما حمله به گونه ای است که دشمن فکر میکند تو داری فرار میکنی. داری دور میشوی. فکر میکند تو نیستی. اما حضور است.

تقيه مراتبی دارد. گاهی یک دولت مطلق داریم. و ما در آنجا دیگر معارضی نداریم. آنجا یک وضعیت دارد. اما گاهی ما یک دولت حق در گوشه ای داریم. وقتی دولت حق در گوشه ای است، معارضه در کل است. پس وقتی ما دولت حق در یک گوشه هستیم و اکثریت در مقابل ما هستند، به نسبت این نگاه جهانی، تقيه معنا میدهد. ممکن است من در داخل مملکتی لازم باشد تقيه ای را انجام بدهم، به لحاظ اینکه دیگران هم اشراف دارند و از این میخواهند سوء استفاده بکنند. اگر میگوییم در دولت حق، تقيه نیست، منظور زمانی است که تسلط بر جهان کامل شده است. اما در دولت حق جزئی که در یک گوشه ای است، تقيه معنا پیدا میکند.

البته این تقيه با آن تقيه ای که هیچ دولتی نباشد متفاوت است

قرآن میفرماید خدایان آن ها را دشنام ندهید که آن ها هم به خدای شما دشنام بدهند و موضع بگیرند و باب هدایت بسته بشود. اما یک جایی هست که دولت حق آنقدر قدرت دارد که دیگر آن حالت ایجاد نمیشود. لذا با ظهور حضرت جنازه آن ها را هم ممکن است از قبر بکشند بیرون و به عنوان نگاه تفکری، تازیانه بر آن تفکر بزنند. و الا جسد پوسیده که اثر و ارزشی ندارد. تفکر را باید ریشه کن کرد.

در دوران سه امام بعدی که امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام است، نقش شیعه در تشکیلات قوی تر هم میشود. یعنی تشکیلات در دوران این سه امام خیلی قوی تر میشود. چون این سه امام همه عمرهایشان کوتاه بوده است. امام جواد علیه السلام ۲۵ سال. امام هادی علیه السلام ۴۲ سال و امام عسکری علیه السلام ۲۸ سال .

این سه امام هم دوران امامتشان و دوران حیاتشان کوتاه بوده است، هم دسترسی به ایشان کمتر بوده است. به طوری که امام عسکری علیه السلام تحت مراقبت به دنیا آمده است. تا آخر عمرش تحت مراقبت بوده است. امام هادی علیه السلام اغلب تحت مراقبت بوده است. ارتباط شیعه با این ها خیلی کم بوده است.

عبد العظیم حسنی میخواست خدمت امام هادی علیه السلام برسد. دید یک خیار فروشی طبق خیار دارد. تمام طبق خیار را خرید و شد خیار فروش. رفت در کوچه ای که امام هادی علیه السلام بود، صدا زد : کسی خیار میخرد؟ (الا من یشتری الخیار) حضرت صدا را میشناخت. صدایش میزند که ما خیار میخواهیم. آمد داخل منزل و حضرت بعضی از دستورات تشکیلاتی را به عبد العظیم داد. دستور داد ای عبدالعظیم به سرعت برو به ری، و آنجا مسقر شو. یک دستور کاملاً تشکیلاتی و حفاظتی و امنیتی. معطل هم نکن که شک ایجاد نشود.

رابطه اینقدر محدود و سخت بود. اما شیعه یاد گرفت و رشد کرد. مرزهای ولایت و شیعه بودن پررنگ تر و دقیق تر شد. همه آفت هایی که دشمن ایجاد میکرد و حتی دنیا خواه ها در واقفیه و فطحیه و ... ایجاد کردند، همه این ها شیعه را پررنگ تر کرد.

این دوره جزء دوران سخت شیعه بود. این دوران سخت جزء مهمترین دوران رشد شیعه هم هست. نظام تشکیلاتی شیعه بسیار جدی تر شد، جمع آوری پول، به کار گیری پول، وکلا، ابواب، اصحاب سر، این ها خیلی قوی تر شد و برای دوران غیبت آماده شدند.

اگر تولد و اگر دوران امامت امام جواد ع از نوجوانی و کودکی آغاز نمیشد، امامت امام زمان علیه السلام یک چالش جدی بود. اصلاً جریان امام جواد علیه السلام مقدمه برای همین مساله بود. همانطور که در جریان یحیای نبی هم نقشه قرآن این بود که مردم با نبوت در کودکی مأنوس شوند. «آئیناه الحکم صبیّا»

. تمام جریان انبیاء نقشه خدا برای دوران آخر الزمان بود. نه اینکه خدای سبحان وقتی دید این ها محقق شده است، از این ها استفاده کرد. نه اصلاً از ابتدا این نقشه بود تا مقدمات ظهور و غیبت فراهم شود. .

امام جواد ع وقتی به این استشهاد کردند «آئیناه الحکم صبیّا» امامت ایشان علیه السلام در امان ماند. و وقتی این از معارضه در امان ماند و استدلال ها محقق شد و تثبیت شد، حالا امامت امام زمان علیه السلام در پنج یا شش سالگی دیگر معارضه ندارد. این دیگر در شیعه شک ایجاد نمیکند. این در کنار غیبت یک وجه جدایی برای استدلال و اثبات نمیخواهد.

ما الان در یک دورانی قرار گرفتیم که همه این ها برایمان به صورت متراکم حل شده است. اما وقتی شیعه در یک دوره ای قرار میگیرد که تک تک این ها برایش از جهت عملی و اعتقادی تنش و چالش بوده است ، شیعه رشد میکرده است. مگر خدا نمیتوانست کاری بکند که امام جواد علیه السلام در سن بالاتری به امامت برسد؟ مگر نمیتوانست کاری بکند که امام زمان علیه السلام در سن

بالا تری به امامت برسد؟ اما این ها هدف دارد. این ها معرفت ایجاد میکند. حقیقت امامت و رابطه با امام را تجلی میدهد که در دایره بدن و امور ظاهری نیست.

سوال: در سیر مبارزات به چه مرحله ای میرسیدند که حاکمیت وقت به این نتیجه میرسید که حذف فیزیکی اتفاق بیفتد.

پاسخ: از ابتدا به این نتیجه رسیده بود. منتها حاکمیت دنبال فرصت و بهانه بود. یعنی از ابتدا معارضه را احساس میکردند. یعنی امامان از ابتدا تمام قد در مقابل آن ها بودند. منتها تمام قد با تقیه و بازیگری. کادر سازی میکردند که دشمن مدرک علنی پیدا نمیکرد. وقتی مدرک علنی پیدا نمیکرد، نمیتوانست محکومیت علنی ایجاد بکند. میفهمیدند که این ها معارضند، اما مدرکی هم دستشان نبود.

سوال: تقیه ای که باید باعث کمال بشود، موجب انحراف میشود. حتی تا امروز روایات تقیه باعث اختلاف در فتوا الی آخر شده است.

پاسخ: عرض کردم که تقیه اساسش بر مبارزه ولی مبارزه پنهان بوده است. لذا علی بن یقطین در دربار عباسیان است. وقتی امام کاظم علیه السلام را میبرند در دربار هارون، علی بن یقطین آنجا حضور دارد، آنجا هارون به امام کاظم علیه السلام توهین میکند. دست علی بن یقطین دست به شمشیر میبرد. با اینکه به امر امام وزیر خاص هارون بوده است. امام در یک حالت اشاره میکند که

حواست را جمع کن. هارون قصد قتل امام کاظم علیه السلام را میکند، دوباره دست علی بن یقطین دستش روی شمشیر میرود. سه بار دستش میرود روی شمشیر که علیه هارون اقدام بکند. یعنی اینقدر ولایتی بوده است. اما به امر امام. وقتی امام میرود، هارون حواسش بوده است که این هم چکار میکرده است. و از او سوال میکند. میگوید ظاهراً احساساتی شدی! علی بن یقطین میگوید دیدم شما عصبانی، گفتم شاید احتیاج داشته باشید شما بگوئید سرش را بزن، شمشیر را دریاورم سر را بزنم..

یعنی اگر کار به جایی میرسید که پای جان امام بود، گردن هارون را هم همانجا میزد. اما به امر امام بود. الان وقتش نبود. فرصتش نبود. این جهاد بوده است. این تقیه است.

سوال: آن روایاتی که میفرمایند عدم رعایت تقیه شیعیان مصائب و مصیبت ها را بر امام کاظم علیه السلام وارد کرد...

پاسخ: از همین بحث است که بعضی از شیعیان ناپخته و عجول بعضی از اسرار را که معارضات حضرات بود اظهار میکردند. وقتی اظهار میکردند، مدرک دست دشمن میدادند و دشمن احساس میکرد یک کار جدی دارد صورت میگیرد، لذا برخورد با امام میکرد. لذا میفرمودند شما امر ما را ضایع کردید.



بسیاری از معارف مردم را سوق میداد به گسستن از طاغوت و پیوستن به امام ؛ دشمن میفهمید این معارف چه معایی دارد.

سوال: با این توضیحات میشود گفت تقیه زیر مجموعه انتظار فرج قرار میگیرد؟  
پاسخ: تقیه زیر مجموعه آماده شدن برای فرج است. لذا در احکام یک معنا پیدا میکند، در تشکیلات یک معنا پیدا میکند، در مبارزه... همه این ها منتها تحت مجموعه امر فرج و زمینه سازی میگنجد.

همه این مراحل برای شیعیان رشد بوده است. اینطور نیست که دست شیعه و خدا در بیان معارف و رشد بسته باشد. این خیلی بحث مهمی است. اگر با این نگاه وقتی وارد غیبت بشویم، میفهمیم غیبت میخواهد با ما چکار بکند. ما را میخواهد کجا ببرد و چقدر خدای سبحان به ما. لطف کرده است.

لذا به حدی میرسد که بعضی به امام صادق علیه السلام میگویند اگر دوران غیبت اینقدر مهم است پس دعا نکنیم برای فرج؟ حضرت میفرمایند آیا نمیخواهید توحید گسترده بشود و همه جا را فرا بگیرد؟

سوال: کمال اینکه امام در کودکی به امامت برسد، جدا از اینکه یک ابتلا باشد، چه کمالی را دارد ایجاد میکند؟

پاسخ: اینکه بفهمیم نظام امامت دائر مدار بدن نیست. عصمت و معرفت ربطی به بدن و احکام ظاهر ندارد.

امامت خلافت الهی است. دعوت به این است که این کمالات برای همه امکان پذیر است.

سوال: اینکه امامت از کودکی باشد قدرت نمایی خداست؟

پاسخ: خود این خیلی اثر دارد. چرا قرآن میگوید آتیناه الحکم صبیا؟ آیا امری عادی بوده است؟